

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، زمستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۲۰، ص ۵ - ۲۰

رابطه‌ی اسلام و ایران؛ رویکرد تمدنی

دکتر محسن الویری*

نظریه‌پردازان تمدن، عوامل مختلفی را برای شکل‌گیری یک تمدن برشمرده‌اند و گاه به تأثیر باورهای دینی در فرایند توسعه و پیشرفت تمدن توجه داشته‌اند؛ ولی عنصر دین به عنوان جوهره‌ی تمدن، هنوز جایگاهی شایسته در این نظریه‌ها نیافته است. از سوی دیگر درباره‌ی نقش و رسالت دین اندیشمندان دین‌شناس و جامعه‌شناسان دین دیدگاه‌هایی متفاوت ارائه کرده‌اند. اگر تمدن‌سازی را نیز در حیطه‌ی هدایت که رسالت اصلی دین است، بدانیم؛ آن‌گاه می‌توانیم از توانمندی دین و آموزه‌های دینی در حوزه‌ی تمدن‌سازی و ساز و کار آن سخن به میان آوریم. آموزه‌های دین در حوزه‌ی تمدن‌سازی با هر قوت و توانی که باشد، بسان بذری است که اگر در محیطی مناسب افشانده نشود عینیت و تحقق بیرونی نخواهد یافت. بررسی وضعیت ایران قبل و پس از ظهور اسلام و نیز بررسی وضعیت جامعه‌ی یکپارچه‌ی اسلامی پیش و پس از گرویدن ایرانیان به این جامعه می‌تواند ما را به سمت درکی کلی از تعامل آنها رهنمون باشد. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که یکی از سرزمین‌هایی که اسلام توانست توانمندی خود را برای تمدن‌سازی در آن به اثبات برساند، ایران زمین بود. در نگاهی کلی می‌توان گفت برترین خدمت ایران به اسلام فراهم ساختن زمینه‌ای برای تجلی قدرت تمدن‌سازی دین بود و از جمله خدمت‌های اسلام به ایران نیز جهت دادن به توان تمدنی ساکنان این سرزمین کهن بود.

واژه‌های کلیدی: اسلام، ایران، تمدن اسلامی، فرهنگ اسلامی، مستشرقان.

* استادیار دانشگاه امام صادق(ع).

موضوع تمدن و عناصر سازنده‌ی آن و عوامل مؤثر در فراز و فرود آن، یکی از مهم‌ترین مباحثی است که در دهه‌های اخیر از سوی نظریه‌پردازان مورد توجه قرار گرفته است.^۱ مطالعات و بررسی‌های تمدنی، حجمی قابل توجه یافته است با وجود این، هنوز شاخه‌ی علمی مستقلی تحت عنوان تمدن‌شناسی در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی شکل نگرفته است.^۲ مطالعات تمدنی در حال حاضر، بیش از همه در فضای علم تاریخ صورت می‌گیرد و پژوهشگران تمدن، همان تاریخ پژوهان هستند که به عنوان یک گرایش علمی بر روی تمدن متمرکز شده‌اند و در نتیجه بیشتر آثار مربوط به تمدن، آثار مربوط به تاریخ تمدن است. ولی در حوزه‌ی دیگر علوم نیز کمابیش مطالعاتی درباره‌ی تمدن صورت می‌گیرد که مهم‌ترین این حوزه‌ها را می‌توان علوم مرتبط با فرهنگ و توسعه دانست. فرهنگ به عنوان بخش نرم‌افزاری تمدن، خود به خود زمینه‌ساز ورود به بحث تمدن می‌باشد و توسعه نیز به عنوان گام‌های اولیه‌ی خلق یک تمدن، گاه پژوهشگران را به بحث درباره‌ی تمدن می‌کشاند. در همین چارچوب، منابعی که به گونه‌ای به موضوع ویژگی‌های یک جامعه‌ی کمال یافته و توسعه یافته اختصاص دارد به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع تمدن نیز نظر دارند.^۳

در نگاهی کلی مطالعات تمدنی رایج در حوزه‌ی علم تاریخ را می‌توان به دو شاخه تقسیم

کرد:

۱. مطالعاتی که با رویکرد گزارش تمدن‌ها و دستاوردهای آن صورت می‌گیرد و به تاریخ نقلی شبیه است و هم در مرحله‌ی تحقیق از ساز و کار تاریخ نقلی و هم در مرحله‌ی ارائه گزارش تحقیق از شیوه و سبک تاریخ نقلی تبعیت می‌کند. نگاه به تمدن در این رویکرد، یک نگاه درونی است. این گونه مطالعات گاه خالی از تحلیل نیست، ولی به مرحله‌ی نظریه‌پردازی در زمینه‌ی کلیت تمدن نمی‌رسد. شاید بتوان از ویل دورانت به عنوان نمونه‌ای برای این

دسته از مطالعات تمدن نام برد.

۲. مطالعاتی که با رویکرد نظریه‌پردازی درباره‌ی تمدن صورت می‌گیرد و به آنچه تاریخ عقلی نامیده می‌شود، شباهت دارد و مباحث آن با پاره‌ای مباحث فلسفه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخ، پیوند می‌خورد. در این مطالعات نقل حوادث و ارائه‌ی گزارش از تمدن‌ها صرفاً به عنوان ذکر نمونه صورت می‌گیرد و دغدغه‌ی اصلی پژوهشگر، مباحث نظری تمدن است. به عنوان نمونه آثار توین‌بی، یوکیچی،^۴ اشپینگر، اتکینسون و حتی هاتینگتون در این دسته از مطالعات تمدنی می‌گنجد. در این رویکرد، نگاه به تمدن لزوماً نگاهی بیرونی است. با توجه به سرشت فلسفی نگاه دوم به تمدن، در میان آثار فیلسوفان نیز می‌توان به اجمال یا تفصیل و به صراحت یا به اشارت به دیدگاه‌هایی در این زمینه دست یافت از جمله در آثار هگل، مارکس و....

درباره‌ی تمدن اسلامی نیز می‌توان این دو نوع مطالعات را از هم بازشناخت. افرادی مانند آدام متز، هامیلتون گیب، گوستاو لوبون، فیلیپ حتی، آندره میکل، جرجی زیدان و گوستاو گرونباوم^۵ و در میان مسلمانان، علی الخربوطلی^۶ و دیگران بیش از آن که درباره‌ی تمدن اسلامی نظریه‌پردازی کنند با رویکردی تاریخی به گردآوری داده‌ها و گزارش‌های مربوط به این تمدن و بازگویی آنها پرداخته‌اند. البته نمی‌توان انکار کرد که هیچ گزارش تاریخی خالی از نظریه‌ها، مبادی و مبانی نظری نیست، ولی گاه مورخان وقت خود را صرف تبیین و بررسی این مبانی می‌کنند و گاه بدون صرف وقت برای اینگونه مباحث، مستقیماً به سراغ نتایج نشأت گرفته از آن مبانی می‌روند. آثار تاریخ‌نگاران تمدن اسلامی نیز خالی از مباحث نظری نیست و از تجزیه و تحلیل نوشته‌های آنان می‌توان به مبانی فکری، پیش فرض‌های انسان‌شناسی، تاریخ‌شناسی و تمدن‌شناسی آنها پی‌برد، ولی آنان خود، مستقیماً به این مباحث نپرداخته‌اند. اگر بخواهیم از برخی اندیشمندانی که به جای تاریخ‌نگاری تمدن، به

ارائه‌ی مباحث نظری پیرامون آن پرداخته‌اند، یاد کنیم؛ می‌توان به افرادی مانند: ابن خلدون، مالک بن نبی،^۷ خفاجی^۸ و سید قطب،^۹ امام خمینی،^{۱۰} علامه اقبال لاهوری،^{۱۱} انور الجندی^{۱۲} و حسین مونس^{۱۳} اشاره کرد. این اندیشمندان نیز - حداقل در برخی آثار خود - بیش از آن که به ارائه‌ی گزارش درباره‌ی وجوه مختلف تمدن اسلامی بپردازند، توجه خود را به مبانی و ابعاد نظری تمدن اسلامی و کلیات آن و مسائلی مانند تعامل آن با دیگر تمدن‌ها و عوامل صعود و سقوط آن و راه احیای دوباره‌ی آن معطوف داشته‌اند. طبیعی است، این افراد و به تبع، دیدگاه آنها از نظر اتقان و ژرفا در یک سطح نیست و برخی از آنها نگاهی جامع و فراگیر به موضوع دارند و برخی دیگر تنها به یک یا چند بعد از ابعاد موضوع نگریسته‌اند.

البته صاحب‌نظرانی هستند که هم از روش تحلیلی و هم روش گزارش‌دهی آثاری پدید آورده‌اند که از هر دو جنبه حائز اهمیت است.^{۱۴}

اگر آثار مستشرقان را درباره‌ی تمدن اسلامی از این منظر با یکدیگر مقایسه نماییم، می‌بینیم که در نگاهی نقلی و تاریخی محض به تمدن اسلامی، بحث دین و باورهای دینی به عنوان بخشی غیر قابل انکار در تمدن اسلامی خود را نشان می‌دهد، یعنی یک تاریخ‌نگار تمدن اسلامی هیچ راهی جز اختصاص دادن بخشی قابل توجه از گزارش‌های تاریخی خود به مظاهر رفتاری، فکری، نهادی و نمادی اسلام ندارد. به عنوان مثال در اغلب کتاب‌های تاریخ تمدن اسلامی چندین فصل به علوم اسلامی، مساجد، آداب و آیین‌های اسلامی مانند حج اختصاص یافته است. ولی در منابعی که به نظریه‌پردازی درباره‌ی تمدن اسلامی پرداخته‌اند، چنین نیست و نگاهی روشن پیرامون نقش و جایگاه دین در خلق یک تمدن و به طور مشخص، نقش آموزه‌های دینی اسلام در خلق تمدن اسلامی وجود ندارد. گرچه نظریه‌های عمومی تمدن که ویژه‌ی تمدن اسلامی طراحی نشده است، کمابیش به عنصر دین توجه داشته‌اند و افرادی مانند توین بی، نقشی محوری برای دین و معنویت قائل

شده‌اند، اما باید به ضعف نظریه‌های مربوط به تمدن اسلامی اعتراف کرد. در اکثر این نوشته‌ها و تحلیل‌ها نسبت به نقش واقعی دین در خلق تمدن بی‌توجهی شده است، در نتیجه در فهم تمدن اسلام نیز به نوعی سطحی‌نگری دچار شده‌اند و روح تمدن اسلامی و دستاوردهای آن را به تعدادی ستون و بنای تاریخی کاهش داده‌اند. نویسندگان مسلمان معاصر نیز به این موضوع توجه کرده‌اند و کمابیش در آثار آنان نکاتی در این زمینه به چشم می‌خورد.

موضوع نقش دین در شکل‌گیری تمدن از منظری دیگر قابل بررسی است. در فضای کنونی بازنگری اندیشه‌های دینی موضوع نقش و توانایی دین در زندگی دنیوی انسان‌ها و حیطةی دخالت دین در دنیای آنها، یکی از مباحثی است که در مطالعات فلسفه‌ی دین، کلام‌جدید و جامعه‌شناسی دین مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و این پرسش بنیادین مطرح شده است که اصولاً دین تا کجا وارد زندگی انسان‌ها خواهد شد و کدام قلمرو را برای دامنه‌ی نفوذ خود برگزیده است. دیدگاه نظریه‌پردازان در این باره نیز متفاوت است. بر اساس دیدگاه کسانی که کارکرد و نقش حداقلی برای دین قائل هستند اصولاً نمی‌توان از نقش دین در تمدن‌سازی سخن گفت، زیرا به اعتقاد آنها دین از جمله دین اسلام نقش و وظیفه‌ای دنیایی ندارد و دین تنها متولّی تعیین اعمال عبادی انسان و تأمین و تضمین‌کننده‌ی آخرت او است. در نگاه این افراد، تمدن پدیده و محصولی بشری است و در حیطةی مطالعات دینی قرار نمی‌گیرد. از سوی دیگر کسانی نیز هستند که نقش وظیفه و کارکردی حداکثری برای دین قائل هستند و درباره‌ی گستره‌ی حضور و دخالت دین تا آنجا پیش می‌روند که حتّی دین را متولّی تبیین و تعیین قواعد و قوانین ریاضی و طبیعی هم می‌دانند. اینها با این استدلال که «و لا زُطْبِ وَ لا یَاسِ إِلَّا فِی کِتَابِ مُبِینٍ»^{۱۵} تمدن‌سازی را مانند همه‌ی پدیده‌های دیگر در زمره‌ی وظایف و کارکردهای دین به حساب می‌آورند و لذا برای شناخت قواعد تمدن‌سازی به

سراغ آموزه‌های دینی می‌روند. این نوشته، مجال مناسب برای تبیین این دو دیدگاه و نقد و ارزیابی مبانی و نتایج آنها نیست، ولی با توجه به نیازی که در ادامه‌ی مقاله داریم، باید در اینجا موضعی مشخص اتخاذ کنیم و پاسخی روشن به این پرسش بدهیم. به نظر می‌رسد از این دو دیدگاه یکی به افراط و دیگری به تفریط رفته است و باید راهی دیگر برگزید. نقش دین در تمدن‌سازی قابل انکار نیست.^{۱۶} حتی اگر رسالت اصلی دین و در نتیجه دامن‌های نفوذ آن را محدود به هدایت بشر بدانیم، باز هم می‌توانیم از نقش تمدن‌سازی دین سخن به میان آوریم. در این باره توضیح بسیار مختصر زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱. رسالت اصلی دین، ساختن انسان و جامعه است. یعنی آموزه‌های دینی، محدود به مسائل فردی یا اجتماعی نیست و دین هم‌زمان به هر دوی آنها نظر دارد.^{۱۷} و برای هر یک از این دو مقوله نیز دین* نمونه‌ای کامل و آرمانی را ارائه داده است. نمونه‌ی آرمانی انسان کمال یافته، حضرت محمد ﷺ است و آحاد مسلمانان می‌توانند ایشان را الگوی خویش قرار دهند و نمونه‌ی آرمانی جامعه‌ی مطلوب نیز، حکومت کوتاه مدت پیامبر در مدینه از آغاز هجرت تا اوایل سال یازدهم هجری است. ولی دین، مسلمانان را به یک نمونه‌ی آرمانی دیگر نیز که در فرجام تاریخ بشر به دست مصلحی از خاندان پیامبر تحقق خواهد یافت، متوجه ساخته است. آیات و روایات فراوانی به بیان ویژگی‌های جامعه‌ی موعود در فرجام تاریخ پرداخته‌اند. در ذیل به دو آیه از قرآن کریم اشاره می‌شود و بحث تفصیلی را به منابع مربوط به مهدویت و جامعه‌ای که به دست ایشان بنا نهاده خواهد شد، واگذار می‌کنیم:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۱۸}

«و لقد كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».^{۱۹}

با توجه به ویژگی‌هایی که در متون اسلامی برای جامعه‌ی موعود بیان شده است، با هر

* مراد از دین در این بخش از مقاله، دین اسلام است.

تعریفی از تمدن می‌توان آن را یک جامعه‌ی متمدن نامید. بنابراین، دین برای نشان دادن جامعه‌ی آرمانی مطلوب برای بشر رویکردی تمدنی برگزیده است و از این طریق عملاً موضوع تمدن را در حیطة‌ی مباحث مورد اهتمام خود قرار داده است.

در نگاهی عام‌تر می‌توان ادعا کرد که مجموعه‌ی تعالیم اسلام درباره‌ی نظام اجتماعی و جامعه‌سازی دارای جوهره و رویکردی تمدنی است و رعایت و عمل به آنها به ایجاد تمدن می‌انجامد. تجربه‌ی تاریخی مسلمانان نیز گواه این است که وقتی دین توجه خود را به جامعه معطوف می‌دارد و دین‌داران خود را پایبند عمل به تعالیم اسلامی بدانند، جامعه‌ی اسلامی الزاماً به سوی یک جامعه‌ی برخوردار از تمدن حرکت خواهد کرد. در قرن‌های نخستین اسلامی، تمدن اسلامی بر اساس همین درک کلی مسلمانان از قواعد و قوانین جامعه‌ساز اسلامی شکل گرفت، یعنی وقتی مسلمانان به طور نسبی به رهنمودهای دین برای چگونه زیستن و چگونه اداره کردن جامعه عمل کردند به طور طبیعی پس از مدتی از تمدن بزرگ و بی‌بدیل برخوردار شدند.

نکته‌ی نخست را می‌توان یک دلیل عقلی و نکته‌ی دوم را یک دلیل تاریخی برای اثبات نقش دین (اسلام) در ایجاد تمدن دانست. بر همین اساس به هیچ روی نمی‌توان از دلالت‌های تمدنی و تمدن‌سازی دین چشم پوشید، به ویژه این که دین در عمل، توانمندی خود را در بنا نهادن یک تمدن نشان داده است و مسلمانان در برهه‌ای از تاریخ پرچم‌دار بزرگترین تمدن بشری بودند.

اکنون با پذیرش رویکرد و جوهره‌ی تمدن‌ساز دین، باید گفت که آموزه‌های تمدن‌ساز دین، تنها اگر در یک بستر مناسب اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته شود، می‌تواند به ایجاد یک تمدن منجر شود و اگر چنین بستری را نیابد، پا از حیطة‌ی سخن بیرون نمی‌گذارد و عینیت و تحقق بیرونی نخواهد یافت. به بیان دیگر آموزه‌های دینی در حوزه‌ی تمدن‌سازی

مانند بذری است مناسب و مرغوب، اما یک بذر به هر اندازه که مرغوب باشد، اگر در محیطی مناسب افشانده نشود، محصولی مناسب نخواهد داشت.

بذرهای تمدن اسلامی در زمان حیات پیامبر بر اساس آیات قرآن^{۲۰} و سنت نبوی شکل گرفت. شیعیان با اعتقاد به حجیت قول، فعل و تقریر اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام تعالیم باقی مانده از آنان را نیز هم‌تراز سنت پیامبر دانسته و به آن توجه دارند. آیات وحی و سنت پیامبر سرشار از آموزه‌های تمدن‌ساز است، ولی این آموزه‌ها وقتی تمدن‌ساز شد که مسلمانان پا از محدوده‌ی حجاز فراتر نهادند و وارد دیگر سرزمین‌ها شدند. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین حادثه در جامعه‌ی اسلام پس از رحلت پیامبر و شکل‌گیری دستگاه خلافت، مسئله‌ی فتوحات بود. فتوحات تحوُّلی جدّی در جامعه‌ی اسلامی پدید آورد. با وجود مطالعات و بررسی‌های نسبتاً فراوانی که پیرامون فتوحات صورت گرفته، به نظر می‌رسد که هنوز تحلیلی جامع و فراگیر در این باره ارائه نشده و مجال برای تحقیقات بیشتر همچنان باز است. فتوحات از یک سو اعراب مسلمان را با دنیایی جدید آشنا ساخت که میراث تمدنی آنها در علوم و معماری و نظام اجتماعی یک میراث ارزشمند و برجسته بود و از سوی دیگر حاملان دین و اندیشه‌ی اسلامی که دغدغه‌ی یک زندگی دینی را داشتند با پرسش‌ها و مسائلی جدید روبرو شدند که پاسخی دینی می‌طلبید. هر دوی اینها نقشی بسیار تعیین‌کننده در پیدایش علوم و شکل‌گیری یک نظام فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جدید در سرزمین‌های اسلامی و در نتیجه شکل‌گیری تمدن اسلامی ایفا کرد. یکی از سرزمین‌هایی که به فاصله‌ی کمتر از یک دهه تقریباً به طور کامل فتح شد، سرزمین ایران بود. درست است که ایران پیش از فتح اسلامی در آستانه‌ی یک فروپاشی سیاسی، اجتماعی قرار داشت، اما کسی نمی‌تواند انکار کند که صرف‌نظر از مقطع مقارن با فتح اسلامی، ایران از دیر باز مفتخر به برخورداری از تمدنی باشکوه بود. تمدن ایرانی در حوزه‌ی ادبیات، علوم، معماری و تشکیلات حکومتی دستاوردهایی است که برخی از

آنها همچنان برای بشر امروزی عظمت و زیبایی خود را حفظ کرده است. یعنی فاتحان مسلمان به سرزمینی دور از علم، فرهنگ و تمدن پا نگذاشتند، بلکه به سرزمینی پا نهادند که آوازه‌ی تمدن آن مورد اعتراف همه بود.^{۲۱} سرنوشت ایران پس از ورود اعراب مسلمان، نشان دهنده‌ی این است که ایرانیان پس از آشنایی با اسلام و تطبیق خود با فرهنگ اسلامی بلافاصله حرکت تمدنی خود را از سرگرفتند و راه گذشته‌ی خود را ادامه دادند. بازگشت ثبات سیاسی به ایران بعد از فتوحات و آشنایی ایرانیان با تعالیم اسلام و خوگرفتن آنها به زبان جدید، حدود یک قرن و نیم به درازا انجامید، ولی پس از گذار از این دوران، ایرانیان بلافاصله قابلیت‌های تمدنی خود را به کار گرفتند و این بار پس از ورود به ساحت نورانی توحید و در مسیری جدید و الهی، بار دیگر به خلق تمدن پرداختند. بهترین، ساده‌ترین و در عین حال، مهم‌ترین دلیل این ادعا - که گرچه بسیار تکرار شده است، اما طراوت خود را از دست نداده است - ایرانی بودن اکثر عالمان بزرگ در رشته‌های مختلف علمی است، دانشمندانی نظیر ابن سینا، فارابی، ابوریحان بیرونی، عمر خیّام، سیبویه، طبری، ابومعشر بلخی، امام بخاری، امام مسلم نیشابوری، امام نسائی و بسیاری دیگر. از سویی دیگر، نمی‌توان بروز و ظهور این عالمان را یکسره معلول محیط ایرانی دانست، چه ویژگی اصلی آثار علمی این بزرگان اسلام‌گرایی آن است و این صفت به نوبه‌ی خود برآمده از فرهنگ و تربیت اسلامی است.

حال، اگر نگاه خود را از وضعیت ایران قبل و بعد از گرویدن به اسلام معطوف به جامعه‌ی اسلامی پیش و پس از گرویدن ایرانیان به آن نماییم، شاید بتوانیم چنین ادعا کنیم که جامعه‌ی اسلامی نیز تنها پس از آن که پا به ایران نهاد، توانست برای حرکت به سمت آینده‌ای تمدنی اقدام نماید. طبیعی است، این سخن به معنای تلاش برای ایرانی نشان دادن تمدن اسلامی نیست، ولی از سوی دیگر بر این پیش‌فرض نیز استوار است که تمدن اسلامی را نباید یک تمدن عربی شمرد. تمدن اسلامی تمدن همه‌ی مسلمانان بود، نه تمدن قوم و

نژادی خاص مانند اعراب یا ایرانیان.

در اینجا تذکر این نکته‌ی مهم ضروری است که پاره‌ای مستشرقان برای نفی جنبه‌ی الهی تمدن اسلامی و بشری نشان دادن آن، تمدن اسلامی را تمدن عربی خوانده‌اند،^{۲۲} که گاه در این گونه تحلیل‌ها رد پای انگیزه‌های سیاسی نیز به چشم می‌خورد. بحث عربی یا اسلامی بودن تمدن اسلامی یکی از رایج‌ترین بحث‌ها در کتاب‌های مربوط به تمدن اسلامی است^{۲۳} و شاید برخی نویسندگان برای جمع بین هر دو قول، تمدن اسلامی را تمدن اسلامی عربی یا تمدن عربی اسلامی خوانده‌اند. مثلاً شوقی ابوخلیل، کتاب خود را *الحضاره العربیه الاسلامیه* نامیده است و حکمت فریحات و ابراهیم الخلیل نیز کتابی به نام *مدخل الی تاریخ الحضاره العربیه الاسلامیه* تألیف کرده‌اند. علی حسنی الخربوطلی نیز از *عنوان الحضاره العربیه الاسلامیه* برای نام کتاب خود استفاده کرده است. بدوی نیز کتابی را که از شیدر، مستشرق آلمانی ترجمه کرده است، *روح الحضاره العربیه* نامیده است. همچنان که خدابخش نیز کتابی را که از ژوزف هل آلمانی ترجمه کرد، *Arabic Civilization* نام نهاد. نقد دیدگاه عربی دانستن تمدن اسلامی به مفهوم انکار نقش و اهمیت زبان عربی در شکل‌گیری تمدن اسلامی نیست؛ بر همگان روشن است که زبان عربی نه تنها زبان قرآن، بلکه زبان مشترک همه‌ی مسلمانان و زبان علمی تمدن اسلامی است و شناخت میراث تمدن اسلامی جز از طریق این زبان ممکن نیست.

آموزه‌ها و بذره‌های تمدن‌ساز اسلام، قوم و نژادی خاص را خطاب قرار نمی‌داد و اصولاً خصلت جهانی دین اسلام مغایر با قوم محوری بود.^{۲۴} بررسی تعامل بین اسلام و ایران در سده‌های نخستین اسلامی به خوبی نشان می‌دهد که اسلام توانست ملّتی تمدن‌ساز را در مسیری جدید قرار دهد و توان آن را در خدمت تعالیم عالی خود بگیرد و از سوی دیگر سرزمین تمدن‌ساز ایران نیز توانست، محیط مناسبی برای پرورش بذر انسان‌ساز و جامعه‌ساز

اسلام فراهم آورد. یعنی ایران یکی از سرزمین‌هایی بود که اسلام توانست در آن جا توانمندی خود را برای تمدن‌سازی به اثبات برساند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای بحث‌هایی در زمینه‌ی تعریف تمدن، ر.ک: سلیمان الخطیب، *اسس مفهوم الحضارة فی الاسلام*، ص ۲۱-۶۶؛ کریم جبر الحسن، *عملیه النهوض الحضاری*، فصل اول؛ احمد سائح، *اضواء علی الحضارة الاسلامیه*، ص ۱۷ - ۲۰؛ محمود خالدی، *الاصول الفکریه للثقافة الاسلامیه*، ج ۱، ص ۶۱.
۲. البته منابعی درباره‌ی وجوه مختلف تمدن از جمله فلسفه‌ی تمدن نوشته و یا ترجمه شده است، ولی هنوز راهی دراز تا شکل‌گیری یک رشته‌ی علمی مستقل به نام علم تمدن‌شناسی داریم، درباره‌ی فلسفه‌ی تمدن، کتاب احمد محمود صبحی با عنوان، *فی فلسفة الحضارة* و نیز کتاب آلبرت شفیتزر که با عنوان *فلسفة الحضارة* به عربی ترجمه شده است، قابل توجه است.
۳. در این جا بنا بر ذکر منابع نیست، ولی به عنوان نمونه، کتاب احمد شلبی با عنوان *المجتمع الاسلامی و اسس تکوینہ کاملاً* با مباحث تمدنی پیوند دارد و البته نمونه‌های بسیار زیادی در این زمینه می‌توان یافت.
۴. از نظریه‌پردازان تمدن در آسیای جنوب شرقی است که نظریات او را پایه‌گذار تمدن جدید ژاپن می‌دانند. کتاب *نظریه تمدن* او به زبان فارسی هم ترجمه شده است.
۵. در کتاب *Islam; Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition* به ویژه در فصل آخر که تئوری وامداری و اقتباس فرهنگی *Theory of cultural Borrowing* را مطرح کرده است.
۶. علی الخربوطلی، در کتاب *الحضارة العربیة الاسلامیة*.
۷. مالک بن بنی، *مشکلات الحضارة*.
۸. محمد عبدالمنعم، *الاسلام و الحضارة الانسانیة*.
۹. سید قطب، *الاسلام و مشکلات الحضارة*.
۱۰. امام خمینی(ره)، در سخنان و موضع‌گیری‌ها.
۱۱. علامه اقبال لاهوری، *احیای فکر دینی*، نیز در لابه لای اشعار.

۱۲. الجندی، *الاسلام و الحضارة*.

۱۳. حسین مونس، *الحضارة: دراسة في اصول و عوامل قيامها و تطورها*.

۱۴. بهترین نمونه در این زمینه آثار سید حسین نصر است، به عنوان مثال، *علم و تمدن در*

اسلام و دیگر علم در اسلام که دومی به اهتمام احمد آرام ترجمه و به چاپ رسیده است.

۱۵. انعام / ۵۹.

۱۶. به عنوان نمونه، الخطیب در کتاب *اسس مفهوم الحضارة في الاسلام*، فصل دوم با

عنوان: *دور الفكرة الدينية في تكوين الحضارة و فصل سوم با عنوان عقيدة الحضارة الاسلامية*.

۱۷. اصالت انسان یا اصالت جامعه از مباحث فلسفی تاریخ و جامعه‌شناسی است و

دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی آن وجود دارد و در این مختصر امکان بحث درباره‌ی آن وجود

ندارد. در مورد تأثیر این دیدگاه بر نظریه‌ی تمدن، از جمله، ر.ک: *مصطفى الشكعة، معالم*

الحضارة الاسلامية، ص ۳۳-۳۸.

۱۸. قصص / ۵. ترجمه: و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت

گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث (ملک و جاه فرعونیان) گردانیم.

۱۹. انبیاء / ۱۰۵. ترجمه: (و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم) که البته بندگان نیکوکار من

ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.

۲۰. برای بحث‌هایی در این زمینه، از جمله، ر.ک: *الشكعة، پیشین*، ص ۲۷ به بعد؛ *عون*

الشریف قاسم، الاسلام و الثورة الحضارية، ص ۴۶ - ۷۰ به ویژه در بحثی با عنوان *القرآن و*

الحضارة؛ سائح، پیشین، ص ۲۰ - ۵۲، وی به ویژه بر عنصر علم تکیه کرده است؛ *البوطی، منهج*

الحضارة الانسانية في القرآن؛ عثمان، القيم الحضارية في رسالة الاسلام؛ الاسلام و الثورة

الحضارية.

۲۱. در این باره منابع بسیار زیادی وجود دارد و کتاب‌های تاریخی مانند *تاریخ طبری و*

مروج الذهب و الكامل في التاريخ و عيون الخبار ابن قتیبه و مانند آن مشحون از نمونه‌هایی

است که این ادعا را اثبات می‌کند. محمد محمدی که درباره‌ی تأثیر ادبیات ایران پیش از اسلام بر

ادبیات اسلامی و عربی تحقیقاتی ارزشمند انجام داده است در نخستین بخش از کتاب *آداب اللغة*

العربية و تاريخها در بحثی با عنوان بدء ظهور عناصر ايرانية في الادب العربي (ص ۱۴۳ به بعد) تلاش کرده است نقطه‌ی آغاز این تأثیرگذاری را نشان دهد.

۲۲. برای بحثی در این زمینه و نیز اطلاع اجمالی از فعالیت‌های مستشرقان در زمینه‌ی تمدن اسلامی، ر.ک: محسن الویری، **مطالعات اسلامی در غرب**، ص ۱۵۴ - ۱۶۴.

۲۳. از جمله درالشکعه، پیشین، ص ۳۳ - ۳۸. وی از نظریه‌ی عربی نبودن تمدن اسلامی دفاع کرده است؛ حکمت فريحات و ابراهيم الخطيب، **مدخل الى تاريخ الحضارة العربية الاسلامية**، ۲۳ - ۳۱.

۲۴. درباره‌ی ویژگی جهانی بودن اسلام و مستندات آن ر.ک: Alviri, Intercultural Communication among the Muslims in the First Islamic Decades, p20-23.

منابع:

- القرآن الكريم.

- آرام، احمد، **علم در اسلام** (تهران، سروش، ۱۳۶۴ش).

- ابوخليل، شوقي، **الحضارة العربية الاسلامية** (طرابلس، كلية الدعوة الاسلامية، ۱۹۸۷م).

- ابن خلدون، عبدالرحمن محمد، **مقدمة ابن خلدون** (بيروت، الاعلمي للمطبوعات، بی تا).

- الویری، محسن، **مطالعات اسلامی در غرب** (الدراسات الاسلاميه في الغرب)، (تهران،

سمت، ۱۳۸۲).

- البوطی، محمد سعيد رمضان، **منهج الحضارة الانسانية في القرآن** (دمشق، دارالفکر، ط ۱،

۱۴۰۲ق).

- الحسن، كريم جبر، **عملية النهوض الحضارى** (بيروت، دارالهادی، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م).

- خالدی، محمود، **الاصول الفكرية للثقافة الاسلامية** (عمان، دارالفکر، ط ۱، ۱۹۸۳م /

۱۴۰۳ق)

- الخربوطلی، علی حسنی، **الحضارة العربية الاسلامية: حضارة السياسية، الادارة و**

القضاء، الحرب و الاجتماع، الاقتصاد، التربية و التعليم، الثقافة و الفنون (القاهرة، مكتبة

الخانجی).

- الخطيب، سليمان، *اسس مفهوم الحضارة فى الاسلام* (القاهرة، الزهراء للاعلام العربى، ط ۱، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م).

- خفاجى، محمد عبدالمنعم، *الاسلام و الحضارة الانسانية* (بيروت، دارالكتاب اللبنانية).

- سائح، احمد، *اضواء على الحضارة الاسلامية* (رياض، داراللواء، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م).

- الشريف، احمد ابراهيم، *دراسات فى الحضارة الاسلامية* (القاهرة، دارالفكر العربى، ط ۲، ۱۹۸۱م).

- شفيترز، آلبرت، *فلسفة الحضارة* (القاهرة، مطبعة مصر).

- شلبى، احمد، *المجتمع الاسلامى و اسس تكوينه، اسباب ضعفه و وسائل نهضته* (قاهرة، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۸۶م).

- شيدر، هانز هينرش، *روح الحضارة العربية* (بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۴۹م).

- الشكعه، مصطفى، *معالم الحضارة الاسلامية* (بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۸۷م).

- صبحى، احمد محمود، *فى فلسفة الحضارة* (الاسكندرية، مؤسسة الثقافية الجامعية، بى تا).

- عثمان، محمد فتحى، *القيم الحضارية فى رسالة الاسلام* (رياض، الدار السعودية للنشر، ط ۱، ۱۹۸۲م).

- فريحات، حكمت عبدالكريم؛ الخطيب، ابراهيم ياسين، *مدخل الى تاريخ الحضارة العربية الاسلامية* (عمان (اردن)، دارالشروق، ۱۹۸۹م).

- قاسم، عون الشريف، *الاسلام و الثورة الحضارية* (بيروت، دارالجيل؛ الخرطوم، دارالمأمون المحدودة، ط ۳، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م).

- متز، آدم، *الحضارة الاسلامية فى القرن الرابع الهجرى أو عصر النهضة فى الاسلام*، ترجمه محمد ابوريده و رفعت البداوى (بيروت، دارالكتاب العربى).

- محمدى، محمد، *آداب اللغة العربية و تاريخها، الجزء الاول* (تهران، جامعة تهران، ۳۳۵ش).

- مونس، حسین، الحضارة: دراسة في اصول و عوامل قيامها و تطورها (الكويت، عالم المعرفة، ۴۱۹ق/۱۹۹۸م).
- نصر، سيد حسين، علم و تمدن در اسلام (تهران، اميركبير، ۱۳۴۵ش).
- يوكيچي، فوكوتساوا، نظرية تمدن، ترجمه‌ی چنگيز پهلوان (تهران، گيو، ۱۳۷۹ش).
- Grunebam, G, E, Von, Islam; Essays in the Nature and Growth of a Cultural Tradition (London, Rutledge & Kegan Paul LTD, 1964).
- Khuda Bakhsh, S, The Arab Civilization (Delhi, Idarah-I Adabiyat - I Delhi, 1980).
- Alviri, Mohsen, Intercultural Communication among the Muslims in the First Islamic Decades (I.S.U. Research Quarterly, No. 16, Winter 2003. pp. 19-36).
- Encyclopedia of Islam, New Edition. Leiden, E.J. Brill. 1986 - 2000.